

درس نود و پنجم:

تفاوت امکان ذاتی و امکان استعدادی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر چند فرق امکان ذاتی و استعدادی

فرق دوم امکان امکان ذاتی و استعدادی را عرض کردیم.

فرق سوم این است: آنچه که در امکان ذاتی مطرح است فقط وجود ماهیت و عدم وجود است اما آن نحوه وجود و حیثیت مبهم است؛ اینکه چه کیفیتی باشد و چه علتی داشته باشد و شرایطش چگونه باشد همه مبهم است. ما ماهیتی را تصور می‌کنیم و بعد می‌گوییم که آیا این ماهیت وجودش ممکن است یا نبودش ممکن است؟ حالا یک ماهیت کلی با یک ماهیت جزئی فرقی نمی‌کند اما اینکه چه نحوه است کاری نداریم، الإنسان ممکن الوجود، حالا چه فردی از این انسان؟ زید یا عمرو؟ بالأخره طبیعت انسان است چون ممکن الوجود است ولی در امکان استعدادی آن ممکن بالاستعداد که همان امکان باشد متعین است مثلاً نطفه متعین است که انسان شود و به گیاه تبدیل نخواهد شد، آن استعدادی که در نطفه هست راهش را هم مشخص می‌کند؛ راه نطفه به انسان شدن منتهی می‌شود. یک دانه گندم متعین است برای تبدیل شدن به یک خوشه گندم. یک دانه توت متعین است برای تبدیل شدن به درخت توت، نه درخت سیب یا گلابی.

پس این ممکن الاستعداد که همان مآل این استعداد است، متعین برای شیء مستعد است در صورتی که شرایط و معدّات برای او مهیا باشند پس این فرق بین امکان استعدادی و امکان ذاتی است درحالی که برای آن امکان، وجود متعین نیست؛ می‌شود باشد یا می‌شود که بعداً نباشد ولی آن استعدادی را که در نطفه با شرایط می‌دانیم، آن ممکن را با توجه به معدّات و حضور شرایط متعین می‌دانیم، این هم فرق سوم بود.

فرق چهارمی که می‌فرمایند این است که در امکان ذاتی زوال امکان، امکان ندارد یعنی وقتی شیئی به امکان ذاتی متصف شد إلى ابد الآباد ممکن بالذات هست گرچه ممکن است امتناع بالغير یا اینکه وجوب بالغير پیدا کند ولیکن هیچ‌گاه امکان ذاتی از او سلب نخواهد شد و این امکان ذاتی را توأماً با وجود همیشه همراه خواهد داشت وقتی وجود داشته باشد، همان‌طور که قبلاً هم عرض کردم. زید در عین اینکه زید است، ممکن بالذات است ولی امکان استعدادی ممکن است برطرف شود و از بین برود؛ وقتی شما یک دانه گندم را خرد کنید دیگر به هیچ وجهی استعداد برای گندم شدن ندارد. وقتی شما یک دانه سیب را نصف کنید دیگر هیچ‌وقت درخت سیب نخواهد شد لذا امکان استعدادی چون یک امر بالفعل است با اضمحلال آن امر بالفعل و عدم آن معدّات و امثال ذلک از بین می‌رود.

نطفهٔ مرد یا نطفهٔ زید زمانی به عمرو تبدیل می‌شود که خود زید حیات داشته باشد، شرایط داشته باشد، وعاء مستعد داشته باشد اما اگر خود زید ازبین رفت طبعاً نطفهٔ او هم ازبین می‌رود یا اگر نطفهٔ زید یا فلان شخص وعاء مستعد نداشته باشد طبعاً زید نمی‌تواند کاری انجام دهد. این فرق بین امکان استعدادی است که متصف به یک امر خارجی است و با ازبین رفتن آن امر خارجی و شرایط آن امر خارجی دیگر آن استعداد ازبین می‌رود ولی امکان ذاتی همیشه هست، این فرق چهارم.

فرق پنجم این است که آن امکان استعدادی در محلّ ممکن است، ما امکان ذاتی را برای خود ماهیت ممکن وصف می‌آوریم؛ ماهیت ممکن عبارت است از زیدیت زید، می‌گوییم که زیدیت زید همیشه امکان ذاتی را با خودش خواهد داشت و این وصف به حال خود موصوف است ولی در امکان استعدادی در واقع وصف به حال متعلقش است نه وصف به موضوع یعنی وقتی شما می‌گویید که این انسان ممکن است در این نطفه باشد، در واقع شما امکان را به انسان نسبت داده‌اید درحالی‌که امکان یک امر خارجی است و امر خارجی نمی‌تواند در انسانی که هنوز وجود پیدا نکرده است متحقق شود پس طبعاً گرچه شما امکان را به انسان نسبت داده‌اید ولی امکان اولاًبلاول به محل خود انسان برمی‌گردد که نطفه باشد، بنابراین وصف به حال متعلق است ولی امکان ذاتی وصف برای خود ماهیت است، این‌طور نیست که وصف برای متعلق ماهیت باشد. همان‌طوری‌که عرض کرده‌ام در این بین مطالبی هست که محل بحث و اشکال است که آیا امکان به وجود برمی‌گردد یا به ماهیت؟ عرض کرده‌ام که به ماهیت برمی‌گردد و به وجود برنمی‌گردد، این هم مطلب پنجم بود.

اما مطلب ششم این است که در امکان ذاتی شدت و ضعف معنا ندارد؛ یک شیء نسبت به وجود یا ممکن است یا ممتنع است یا ضرورت دارد، در امکان ذاتی اینکه امکانش کمتر یا بیشتر باشد معنا ندارد چون ماهیت شدت و ضعف ندارد و نسبت ماهیت به وجود اولویت و غیر اولویت و تقدّم و تأخّر ندارد بنابراین امکان ذاتی نسبت به همهٔ اشیاء از **أَوَّلَ مَا خَلَقَ تَا أَظْلَمَ الْعَوَالِمَ عَلَى حَذِّ السَّوَى** است ولی امکان استعدادی شدت و ضعف دارد چون هرچه به آن مآل نزدیک‌تر باشد استعداد برای رسیدن بیشتر است، استعداد نطفه برای انسان شدن کمتر است تا علقه، استعداد علقه از مضغه کمتر است و همین‌طور این مراتبی که اینها دارند؛ مرتبهٔ بعدی امکان نزدیک‌تری به انسان شدن نسبت به مرتبهٔ قبلی دارد بنابراین این استعداد در آن قوی‌تر است ولی در امکان ذاتی این‌طور نیست، چرا؟ چون یک امر بالفعل است.

یک دانهٔ گندم دورتر است به درخت سیب شدن نسبت به آن جوانه‌ای که از زمین درآمده است چون یک قدم به درخت خود را نزدیک‌تر کرده است، آن جوانه‌ای که از زمین درآمده است دورتر است به درخت شدن تا اینکه یک ساقه پیدا شده است و همین‌طور تا اینکه به یک درخت قابل بهره‌برداری و باروری شود، این

هم مطلبی بود که مربوط به بحث امکان بود، جهات ثلاث هم دیگر تمام شد.

تلمیذ: چرا امکان استعدادی دارای شدت و ضعف است؟

استاد: چون امر بالفعل است لذا شدت و ضعف در امر بالفعل که همان اعیان خارجی است متحقق است

ولی در مسائل اعتباری شدت و ضعف معنا ندارد.

و الثَّانِي كَوْنِ امْكَانٍ ذاتي لَهُ اَيَّ لِلِاستعدادي كَالْأَصْلِ مِنْ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنَّ الإِستعدادي كَأَنَّهُ الذَّاتِي مَعَ زِيَادَةٍ اَعْتِبَارٍ.^۱

دوم اینکه امکان ذاتی برای امکان استعدادی حکم اصل را دارد، مِنْ وَجْهَيْنِ؛ یکی اینکه استعدادی همان ذاتی است منتها با زیادی اعتبار.

نه اینکه اصل باشد بلکه مثل اصل است یعنی هم می‌توانیم بگوییم که اصل است و هم می‌توانیم بگوییم که مثل اصل است. زیادی اعتبار چیست؟ آن خصوصیتی که می‌خواهد به او برگردد را لحاظ کنیم پس در واقع می‌توانیم بگوییم که امکان استعدادی همان امکان ذاتی است که امکان ذاتی عام است ولی به امکان [استعدادی] اعتبارات اضافه شده است من باب مثال وجود این نطفه که تبدیل به انسان شود، یک امکان ذاتی دارد که در ذات خودش تبدیل به یک انسان شود یا نشود ولی آن در ذات ماهیت نطفه است اما اگر گفتیم که ماهیت نطفه عبارت است از تبدیل شدن به انسان با این شرایط و خصوصیات مثلاً از زید است و مادرش کلثوم است و در این ساعت و در این شرایط و با این خصوصیات. این اعتباراتی را که ما زیاد می‌کنیم، دایره کلیات را کمتر می‌کنیم، تضییق می‌کنیم بنابراین مآل و سیر نطفه در تبدیل شدن به انسان را مشخص می‌کنیم و با زیاد کردن اعتبار دائماً تخصیص می‌زنیم تا اینکه این نطفه در شرایط خاصی در تبدیل شدن به انسان منحصر شود، درست شد؟! بنابراین در اینجا می‌توانیم بگوییم که این نطفه امکان ذاتی برای انسان شدن دارد و ماهیت نطفه به نحو کلی می‌تواند انسان شود و اما به نحو جزئی می‌گوییم که این نطفه خاص که این شرایط خاص را دارد استعداد برای زید شدن را دارد و استعداد عمرو شدن را ندارد چون نطفه زید است و نطفه عمرو نیست پس این نطفه استعداد دارد که فلان فرزند را از فلان شخص به وجود بیاورد؟! نه. آیا این نطفه استعداد دارد به بقر یا حمار یا شجر تبدیل شود؟! نه. تمام انحاء عدم را از این نطفه طرد و نفی می‌کنیم و این را منحصر می‌کنیم در اینکه این نطفه فقط و فقط و فقط می‌تواند با این خصوصیت که پدرش فلان است مادرش فلان است تبدیل به این زید، فرزند این پدر و مادر با این شرایط شود بنابراین فرقی که بین امکان ذاتی و استعدادی وجود دارد این است که در امکان ذاتی علت اعتبار را لحاظ کرده‌ایم ولی در امکان استعدادی زیادی اعتبار را لحاظ کرده‌ایم؛ این نطفه باید حتماً این شرایط را داشته باشد حتماً باید در این مادر باشد حتماً باید این خصوصیات را داشته باشد تا اینکه مثلاً به زید تبدیل شود، درست شد؟! پس این را مشخص کرده‌ایم و نسبت به امکان ذاتی خاص کرده‌ایم.

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.

تلمیذ:؟ امکان استعدادی در خارج هست؟

استاد: بله امکان استعدادی یک امر خارجی نیست. اینجا وصف به حال متعلق است، در واقع به وجود برمی گردد یعنی می گوئیم که ممکن است انسان در نطفه پیدا شود ولی در واقع اینکه می گوئیم: «انسانیتی که ممکن است پیدا شود»، برگشت آن به آمادگی ای است که در این نطفه است. عرض کردیم که امر متعین را به دو لحاظ در نظر می گیریم؛ یکی به لحاظ عدم که اسم آن را امکان می گذاریم و یکی به لحاظ وجود که اسم آن را استعداد می گذاریم. خصوصاً الآن که آمادگی دارد، آیا می گویند که امکان دارد یا می گویند که استعداد دارد؟! الآن که ذهن شما آمادگی دارد برای اینکه تحصیل علم کنید، آیا می گویند که امکان استعدادی دارید؟ ذهن شما ممکن است یا مستعد است؟! مستعد است.

پس مستعد عبارت است از یکی از اوصاف؛ رنگ پوست شما سفید است، این یکی از اوصاف است، دیگر امکان نیست، مثلاً بگوئیم که ممکن است سفید باشد! نه آقا! سفید است می بینیم. فرض کنید که چشم شما آبی یا مشکی است، رنگ آن را می بینیم، این یکی از اوصاف شما است. الآن خصوصیات شما این طور است که ما می بینیم، یکی از آن خصوصیات هم استعداد است متنها استعداد با چشم دیده نمی شود و با قوه مدرکه قابل ادراک است. درست شد؟!

... [شخصی می گوید که] من اطلاع ندارم، حافظه ندارم، وقتی در خودش استعداد نمی بیند امکان حکیم شدن را هم در خود نمی بیند پس حکمت برای او ممکن نیست و از این نقطه نظر برای او امتناع دارد پس امکان روی آن اشیائی رفته است که بعداً پیدا می شوند متنها به چه جهتی روی آنها رفته است؟ به لحاظ آن منشائی که عبارت از استعداد است.

و ثانيهما أَنَّ الدَّائِيَّ مَنْشَأُ الإِسْتِعْدَادِي لِأَنَّ الْهَيُولَى الَّتِي هِيَ مُصَحَّحَةٌ جِهَاتِ الشَّرُورِ أَمَّا نَشَأَتُ مِنَ الْعَقْلِ الْفَعَالِ بِوَسْطَةِ جَهَةِ الْإِمْكَانِ الدَّائِيِّ فِيهِ.^۱

دوم اینکه (چرا مثل است) این می باشد که ذاتی منشأ استعدادی است، [زیرا] آن هیولایی که جهات شرور را تصحیح می کند و همه جهات به آن هیولا برمی گردد، آن هیولا از عقل فعال نشأت گرفته است و عقل فعال آن هیولا را - استعداد روی آن هیولا می رود - به وجود آورده است به خاطر اینکه امکان ذاتی در این هیولا هست.

چون تا وقتی که امکان ذاتی بر ماهیتی حمل نشود، آن استعداد برای فعلیت را نخواهد داشت پس امکان استعدادی در محلی می آید که اولاً امکان ذاتی بر آن محل بار شده است بعد امکان ذاتی می آوریم. من باب مثال شما نقش را روی تختی می بندید که نجار آن تخت را قبلاً درست کرده باشد، شما نقش را روی دیواری می بندید که قبلاً یک بنا این گچ را درست کرده باشد و شما روی این گچ نقش می بندید و امثال ذلک. چون این

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.

هیولا برای صورت‌پذیری امکان ذاتی دارد لذا عقل فعّال جعل خودش را متعلق به این کرده است و به این هیولا وجود داده است و به واسطه جعلی که بر این هیولا تعلق گرفته است، به واسطه آن امکان ذاتی‌ای که در آن هست برای صورت‌پذیری و صور متعدده استعداد پیدا کرده است. بنابراین هر ماده‌ای که امکان استعدادی برای صورتی دارد، قبلاً به واسطه عقل فعّال به جهت امکان ذاتی که در خود داشت تحقق وجود پیدا کرده است، اگر تحقق وجود پیدا نمی‌کرد دیگر امکان استعدادی نداشت، استعداد هم نداشت. این وجود را از کجا آورده است؟! از امکان ذاتی خود آورده است یعنی چون امکان ذاتی دارد عقل فعّال آن را موجود کرده است، وقتی به آن وجود داد حالا برای صورت‌گرفتن آماده شده است، دیگر هر صورتی می‌خواهد می‌گیرد پس این از ناحیه امکان ذاتی آمده است.

تلمیذ:...

استاد: ... امکان ذاتی ندارد، عقل فعّال بالفعل است، جنبه فعلیت دارد. امکان ذاتی برای هیولا است؛ هیولا از نقطه نظر جعلی که از عقل فعّال به آن تعلق بگیرد امکان ذاتی دارد، می‌شود که جعل به آن تعلق بگیرد و آن را موجود کند، می‌شود جعل به آن تعلق نگیرد و معدوم باشد.

ریشه و اصل و اساس هیولا

پس امکان ذاتی نشأت گرفته از عقل فعال، ریشه و اصل و اساس هیولا را تشکیل می‌دهد که باعث شده است عقل فعّال به آن افاضه کند، اگر هیولای ما امکان ذاتی نداشت و امتناع ذاتی داشت عقل فعّال هر چه سعی می‌کرد نمی‌توانست کاری انجام دهد یا اینکه به فرض محال اگر هیولای ما وجوب ذاتی داشت عقل فعّال کاری انجام نمی‌داد.

شرط عمل عقل فعّال

عقل فعّال در صورتی کار انجام می‌دهد که:

طبییب عشق مسیحا دم است و مشفق، لیک *** چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟!^۱

عقل فعال به دنبال یک دردمند می‌گردد، آن دردمند کجاست؟! اگر به امتناع ذاتی برسد، می‌گوید: این درد ندارد، اصلاً می‌گوید که نمی‌خواهم پا به عرصه وجود بگذارم. سراغ شریک‌الباری می‌رود یعنی عقل فعّال می‌خواهد شریک‌الباری درست کند ولی شریک‌الباری می‌گوید که من اصلاً نمی‌خواهم پا به عرصه وجود بگذارم، هر کاری هم کنی زورت نمی‌رسد و نمی‌توانی مرا به وجود بیاوری، می‌گوید که باشد! سراغ جمع بین متضادین می‌رود او هم می‌گوید: «نه!»، می‌خواهد جمع بین متناقضین کند او هم

^۱. دیوان حافظ، غزل ۱۸۷.

می گوید: «نه!»، جمع بین ارتفاع نقیضین کند او هم می گوید: «نه!» عقل فعّال سراغ هر کدام از این امتناع‌های ذاتی برود آنها دست رد به سینه‌اش می‌زنند. حالا سراغ وجوب ذاتی می‌رود، در تمام وجوب ذاتی‌ها می‌گردد و می‌گوید که فقط یک وجوب ذاتی علیه‌السلام و درست‌وحسابی داریم که آن هم وجوب ذاتی پروردگار است! حالا عقل فعّال پروردگار را درست کند؟! بگوید که خدایا سراغ تو آمده‌ام و می‌خواهم که جعلم به تو تعلق بگیرد و تو را موجود کنم! یک لگد به او می‌زند که برو پی کارت! تو حتی چند مرحله از ذات من پایین‌تری! می‌خواهی بالا بیایی و دستت به دامن من برسد؟! برو خوش آمدی! پس نسبت به وجوب ذاتی هم نتوانست کاری کند.

نحوه کار عقل فعّال

[خدا] می‌گوید: حالا که سراغ امتناع ذاتی رفتی و دست رد به سینه‌ات زد، سراغ من آمدی که وجوب ذاتی دارم و دست رد به سینه‌ت تو زدم، به‌خاطر اینکه دلت نشکند من هر چیزی را که امکان ذاتی دارد - از مجردات و غیرمجردات - در اختیار تو می‌گذارم! هر کاری می‌خواهی انجام بده. همه را در دامن عقل فعّال می‌گذارد، عقل فعّال هم با جعلی که به ماهیات ممکن بالذات وجود داد یکی یکی آنها را درست کرد، مجردات را درست کرد، غیرمجرد را درست کرد، برزخ غیرمجرد و ماده را درست کرد تا رسید به اینکه مواد اینها را درست کرد، بعد استعداد در اینها قرار داد، استعداد صورهای بعدی را قرار داد، همین‌طور به‌این‌ها، هم‌اینها کار عقل فعّال است که به‌واسطه امکان ذاتی‌ای که در ماهیت است به این ماهیت‌ها استعداد داد.

و الثَّالِثُ أَنَّ مَقْوِيّاً عَلَيْهِ أَيْ مَا عَلَيْهِ الْقُوَّةُ وَ الْإِسْتِعْدَادُ عُيِّنَا فِي الْإِسْتِعْدَادِ لِأَنَّهُ تَوَجُّهُ فِي طَرِيقٍ خَاصٍّ إِلَى كِمَالٍ مَخْصُوصٍ كَاسْتِعْدَادِ النَّطْفَةِ الْإِنْسَانِيَةِ لِصُورَتِهَا بِخِلَافِ مَا يُضَافُ إِلَيْهِ الذَّاتِي لِأَنَّهُ كِلَا الطَّرَفَيْنِ مِنَ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ وَ التَّعَيُّنِ نَاشِئٌ مِنْ قِبَلِ الْفَاعِلِ.^۱

سوم اینکه آن قوه و استعدادی که بر این است، در استعدادی متعیّن است، (آنکه قوه و استعداد بر همان است یعنی امکانیت) به‌خاطر این است که امکان استعدادی عبارت است از توجه در یک طریق خاصی به کمال مخصوص مثل استعداد نطفه برای صورت انسانیت، به خلاف آن متعلّی که امکان ذاتی به آن تعلق می‌گیرد چون امکان ذاتی نسبت به وجود و عدم مساوی است و تعیّن از قِبَلِ فاعل ناشی می‌شود.

در امکان استعدادی این‌طور نیست، آن مآل مشخص که حتماً باید به آن تبدیل شود، متعیّن است؛ نطفه نمی‌تواند بقر شود، بقریت برای نطفه محال است پس انسانیت برای او متعیّن است و تعیّن از قِبَلِ فاعل ناشی می‌شود یعنی فاعل یا آن علل معدّه، آن را به انسان کامل تبدیل می‌کند بنابراین مآل امکان استعدادی مشخص است که با این خصوصیات حتماً برمی‌گردد و بعد به آن مآل می‌رسد ولی امکان ذاتی ممکن است که وجود

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.

پیدا کند یا نکند.

و الرَّابِعُ أَنَّ فِيهِ أَيْ فِي الاستعدادي سَوْغٌ أَنْ يَزُولَ الْمُمكنُ أَيْ عَنِ الْمُمكنِ بِحُصولِ المُستَعِدِّ لَهُ لَأَنَّ الاستعدادَ يَرْتَفِعُ بِطَرَيانِ الفعليةِ بخلافِ الذاتِي فَإِنَّهُ لَا زَمَ الماهيةِ دائماً وَ يَجْتَمِعُ مَعَ الغيرِيينَ كما مرَّ. وَ الخَامِسُ أَنَّ هَذَا أَيْ الإِستعدادي فِي مَحَلِّ الْمُمكنِ أَيْ فِي مادَّتِهِ بِالمَعْنَى الأعم. مِنْ مَحَلِّ الصُّورِ النَّوعِيَّةِ وَ المَوْضُوعِ وَ المُتَعَلِّقِ. وَ إِنَّمَا كَانَ قائِماً بِمَحَلِّهِ لِأَنَّهُ المُتَّصِفُ بِالاستعدادِ وَ القُرْبِ وَ البُعْدِ حَقِيقَةً. وَ إِنَّمَا يُوصَفُ بِهِ الْمُمكنُ لِتَعَلُّقِهِ بِهِ وَ انْتِسَابِهِ إِلَيْهِ. فَهُوَ بِالْوَصْفِ بِحَالِ المُتَعَلِّقِ أَشْبَهَ. وَ أَمَّا الذاتِي فَهُوَ وَصَفُ الْمُمكنِ بِحَسَبِ حالِهِ.

فقر، لازمه امکان ذاتی

چهارم اینکه در امکان استعدادی سوغ است که ممکن زائل شود، حالا دو نوع دارد: یا اینکه متسع له پیدا شود (و نطفه تبدیل به انسان شود) در این صورت دیگر استعدادی نیست چون استعداد به طریان فعلیت از بین می رود به خلاف ذاتی (که وقتی وجود پیدا کند دوباره امکان ذاتی با آن هست به خاطر اینکه همیشه فقر را با خودش دارد و فقر لازمه امکان ذاتی است پس دائماً باید از ناحیه عقل فعال به او افاضه شود) امکان ذاتی دائماً لازمه آن ماهیت است و با امتناع بالغير و وجوب بالغير جمع می شود.

پنجم این است که امکان استعدادی در محل ممکن است یعنی در ماده به معنای اعم هست که [اعم] از محل صور نوعیه است که مواد و امثال ذلك باشد یا موضوع است که وصف یا عوارض بر آن بار شود یا اینکه مانند ابدان متعلق است که نفوس به آن تعلق می گیرد. (چرا امکان استعدادی قائم به محل خودش است؟) چون این محل حقیقتاً متصف به استعداد و قرب و بُعد است. اینکه استعداد را وصف برای ممکن می آوریم چون ممکن به این محل و استعداد تعلق دارد یا به آن استعداد انتساب دارد لذا به وصف به حال متعلق اشبه است (از باب زید ضارب أبوه که این وصف به حال متعلق است، نه وصف برای زید است) اما امکان ذاتی وصف ممکن به حسب حال خودش است.

این امکانی که در اینجا داریم در واقع برای همان استعداد و محل استعداد است منتها آن امکان را به انسان نسبت می دهیم، می گوئیم که **الإنسانُ ممكنٌ أَنْ يُوجَدَ فِي النُّطْفَةِ**، یعنی در واقع ریشه آن امکان برای حالتی است که در نطفه وجود دارد پس برگشت امکان به یک امر بالفعل است که همان حالت آمادگی [در نطفه] است. امکان ذاتی وصف ممکن به حسب حال خودش است، هر ماهیتی امکان ذاتی دارد، دیگر ماهیت را به لحاظ چیز دیگر ممکن نمی گوئیم! نه خیر! ماهیت به لحاظ خودش است، این ماهیت ممکن بالذات است و وصف برای خودش است.

و السَّادِسُ أَنَّ فِيهِ شِدَّةٌ وَ ضَعْفٌ أَيقِن. فَاستعدادُ النُّطْفَةِ لِلصُّورَةِ الإنسانيةِ أَضَعَفُ مِنْ استعدادِ العَلَقَةِ لَهَا وَ هِيَ مِنْ استعدادِ المُضْغَةِ وَ هَكَذَا إِلَى استعدادِ البدَنِ الكاملِ. وَ إِنَّمَا بِحُصولِ الإِستعدادِ التَّامِّ بَعْدَ تَحَقُّقِ الذاتِي بِحدوثِ بعضِ الأسبابِ وَ الشَّرَائِطِ وَ رَفَعِ بعضِ الموانعِ وَ يَنْقَطِعُ اسْتِمْرارُهُ إِمْماً بِحُصولِ الشَّيْءِ بِالفعلِ وَ إِمْماً بِطَرَيانِ بعضِ الموانعِ.^۱

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۸۲.

ششم اینکه در امکان استعدادی شدت و ضعف است، استعداد نطفه برای صورت انسانیت از استعداد علقه ضعیفتر است و استعداد علقه از استعداد مضغه ضعیفتر است و همینطور [استعداد مضغه] از بدن کامل که برای افاضه روح مستعد می‌شود، [ضعیفتر است] (این دیگر مرحله آخر از شدت استعدادی است). چه وقتی استعداد تام حاصل می‌شود؟ بعد از اینکه ذاتی متحقق بشود، [یعنی] وقتی بعضی از اسباب و شرایط برای او پیدا شود و بعضی از موانع رفع شود، استعداد تام پیدا می‌شود و به آن مستعد له می‌رسد. چه زمانی این استعداد از بین می‌رود؟ یا زمانی که آن مستعد له پیدا شود، آن شیء بالفعل حاصل شود یا به عروض بعضی موانع مثلاً وسط کار آن زن بمیرد، آن وقت چه می‌شود؟! امکان و استعداد نطفه برای انسان شدن از بین می‌رود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد